

سیاری دیوان مہربان این نامہ کہ نامیدہ است

دانش
ترکمانان و گرد آورده
خاتم میرزا نصر اللہ خان فی فرخاوند
دولت یار خلیفہ اور
در خانخانہ خانی

نواب نامہ شمار و نمک لانی خوشان یورچاپک استمکروید



ویاچه این نامه که بنام یزدان پاک است از چهار گفتار است
است -

تختین گفتار در انگیزه گردآوری و نگارش این نامه -

دوین گفتار در برتری دانش داستان بر دانشهای
دیگر -

سومین گفتار در انگیزه نهادن نام (داستان ترکازان هند)
بر این نامه -

چهارمین گفتار در انگیزه نگارش این نامه

انگیزه سبب

ویاچ

در فارسی ساده
نخستین گفتار در انگیزه گردآوری نگارش این نامه
انگیزه گردآوری این نامه چندین چیز است که بجز نگارش
از آنها که سترگ تر و نخستین تر از همه است در نجی
گزارش نمی یابد و آن این است که یکدو سال پس از
آنکه از ایران به آهنگ جهانگردی برون شدم تا آن هنگام
که به نگارش این نامه آغاز نمودم همیشه درین اندیشه
بودم که چنان کاری بکنم که هم برای فرزندان زادبوم من
ارمنغان شایسته نوپیدی تواند بود و هم چاکری پسندیده
بزبان فارسی باشد که زبان نیایگان من است آنگاه
از چندین روی که یاد کردن آنها اینک بکار نیست
نگارش تاریخ هند را برگزیدم زیرا که پسین دانستم که
داستان هند بگونه که من میخواهم بدهم همشهریان

بکار (از هم فرود)

ویساح

بسیار خوش داشت و این نیز بر کسی پوشیده نیست که
 بزرگی هر زبان و ناز و سمر بلندی آن بسته بشماره
 دانشنامه هائی است که در آن نوشته شده.

چندانکه در زبانی شماره نامه هائی که دانشش مخارش
 پذیرفته بیشتر باشد شکوه و بزرگی و نوامندی آن بیشتر
 خواهد بود.

پس از آنکه این کار را برگزیدیم تا چند سال این اندیشه
 مرا از نگارشش آن بازداشت که چون بزرگی امید
 نیست کار بدین دشواری را با دست تنها چگونه میتوان
 از پیش برداشت و چون در آن سالها به آموزگار
 و بنشیننده نندگان والا (نواب فتح جنگ نظام الدوله)
 نظام الملک آصفیاه میر محبوب علیخان بهادر نامزد
 بودم و بیشتر بهنگام رادر دربار بلندی بجاگرمی (حضور پر نور

میرزا میرزا

ویاچه

بازگیرخانه های گونگون همچون (نیاترو سگرس) و اینها دلیله
گردانیده اند و سودهای آنها هم تنانی میباشند و هم روانی
(چنانکه باها شد که مغزمن از انبوهی کارهای سرکار
و خانگی به پریشانی اندکی گرویده بود و از رفتن یک شب
در بازگیرخانه (تیاتر) روز دیگرش چنان مغز خود را آماده
بهر گونه کار یافته که گویا خستگی را بادل و مغزمن هرگز
آشنائی نبوده) مگر باز هیچیک از آنها را هم پیش (تاریخ)
نمیستوان گذاشت و پایه آنها را هم دره این نیستوان
برداشت زیرا که این آشکار است که اگر مانده آنچه
در داستان است که سرگزشت پیشینان باشد در
بازگیرخانه ها بگونه که افسانه ها نموده میشوند از در نمایش درآیند
در همه چیز برتر و بهتر و پسندیده تر از آنها خواهد بود -
پار ما این دارد و آن نیز هم -

بازگیرخانه

ویاچه

از اینها گذشته از دانشهای گوناگونی که تا کنون به آیت
در یافت مردمی گونه چهره تابناک در افکنده اند هر یک
در جای خود گذشته از نیکی های فراوانی که در مشرت
خود دارد وارنده خود را همچون بازیافت چند سود بسیار کردند
و گیر نیز میباشند که برخی از آنها ربانی است از تاریکی
آوانی و گمراهی - رسیدن است بپایه های بلند رسالت
و بخردی - گزرا نیدنست روزگار زندگی را با آسایش
و از صحتی و پر آبرویی - و سر آمد همه یک اندازه شناسا
است پاک یزدان بزرگ و آفریدگار خود را مگر چونکه در
داستان گذشته گان و سرگزشت باستان پیشگان
آنچنان است که در همی آنچه نگارش یافت بویره در داستان
سود انجامین برتری شگرفی بر دیگر دانشها دارد و منش
نامه نگار از آغاز کار با آنکه ره آموزی سوی دانشهای

رسالتی (کمال)
تجرباتی (صفت)

باستان (تعبیر)

ویاچ

دیگر را فراخور زانغر خود از دست نداد پامی جهان نور و سک
بیشتر بشا به راه داستان شناسی و داستان سمراتی نهاد
باور کردن آنچه نگاشته شد بسیار آسان است و به
پیچروی سراز آن باز نمیتوان زد زیرا که هیچ دانشی به
تهناتی نمیتواند دانشمند خود را بسوی آباء بلندبیش و
آگهی رسا بالابد و آشکار است که برای این کار
نیازمند همراهی یک دانش یا دانشهای دیگری است
مگردانی و آگهی از رویدادهای گذشته چنان است که
بی انبازی دانش دیگری هر دو را از مانند بار و بر هر گونه
دانشی بهره ور میگردداند

در چنبره آفرینش میان جانورانی که بر روی زمین به
جنبش اندرند تا جانی که چشم خرد کار کرده از گونه مردم
برتر و بهتر و پاکیزه تری بنگاه پوشش در نیامده و این نیز

دیباچه

لاکچرین و شریف
گزیده‌های
مؤلف شریف

براستی پیوسته که دستاویز بزرگ مهمتری و پاکیزه‌تری این
نگارنده از رهگذر دانش و فرماندهی است که پادشاهی باشد
و اگر نیک نگریسته شود و البته میگردد که باز یافت سرفرازیها
(از درآمدن به پیشگاه فرماندهی و بچاگری تحت شهریار)
روزی آنکس است که از آنگهی سرگزشته‌های رفته‌گان
بنیادهای شرف و آزمایش‌های شگرف بهره روزگار
شده باشد و از پهلوی داستانهای باستان کارشناسها
درست اندوخته بود چنانکه میتوان گفت که دانای یک دانش
تنها برگزیده آهیم بلند دستوری بزرگ بر نیامده و از نیوس
بهم از داستان گزشته دانسته شده که همیشه آن پایه بلند
بهست کسانی افتاده که مایه ارجمند داستان شناسی
بزرگ شایستگی آراسته‌شان نموده -

هم اکنون در انجمن‌های کنکاش در بارهای همه شهنشاهیها

ویاچ

اروپا که کارستان از رگزر همین گونه کشور رانی چنانکه
 باید و شاید بالا گرفته آن کان دست نشاندۀ فرماندهی میا
 که از کارهای جهانی که تاکنون آمده و رفته اند آنگی بسزائی
 بدست آورده اند نه آنکه همندس تنها یا ستاره شناس
 خشک یا ایارور و مانند اینها بوند

ایارور (حاسب دستی)

آری فرزانهان نیز شایسته پایه دستوری بزرگ هستند
 مگر از میان آن گروه نیز برگز آنکه در دانش داستان
 دستی نداشته بدان جایگاه سر بلند شده است و اگر
 شده است هم آن چاکری را درست سرانجام دادن
 نتوانسته است و پیش از آنکه از چشیدن چاشنی میوه ها
 شاداب آن کامی شیرین نماید از تنه سامانهای که فراهم شده
 همگامان داستان شناس او بوده اند به آنچنان آسیب
 و کوشی بر خورده که بناگزیر با تلخگامی از کار در افتاده است

از تنه چشیدن چاشنی میوه ها

بمگاه و عام
 سید (تصادف و صدمه)

ویساح

از آنجا که کارهای کیهان و کیهانیان که در گاهها و هنگامها
 گوناگون از در پیدائی هویدا میگردد تا یک اندازه پر زور
 همانند یکدیگرند اگر روزی از کار و بار کشور فرکار بسیار
 بزرگ و شوار سختی پیش آید هنگامی با پایان آسانی می شود
 در لور دیده میگردد و با درستی و آرامی انجام میاید که کار فرما
 آن در دانش و استقامت دست رسائی داشته باشد چه
 از رویدادهای نو پدید کتر روی نموده که مانند آن یا نزدیک
 بمانند آن بسی در روزگاران باستان پدید نیامده و
 در داستان نامه ها آفاش نشده باشد و درست یا نادرست
 در چاره سازی آنها کوششها هویدا نگشته باشد و از اینجا
 که فرزانشان فرموده اند که داستان آنچه ان اوستادی است
 که بر چه بیاموزاند همه آزمایشهای پرسودی میباشد که اگر
 ما هم در همانندی اندکی پس و پیش و در نوامندی چیزی کم و بیش

روز و عصر

چهارشنبه

ویاچه

بنوند در افزایش هوش و خرد و پرورش دانش و پیش
همه به مانند.

سومین گفتار در انگیزه نهادن نام و استانی

ترکمانان هند برای این نامه

چنین می پندارم که از روزیکه بر روی زمین نامه ها نگاشته و

نامه بر آن ها گذاشته شده اند بجز یک دو نامه که در فارسی

نوشته شده کمتر نامه ایست که نام خود را مانند این نامه چنانکه

بهست یافته باشد.

نام داستان ترکمانان هند برای این نامه که من بسیار

یزدان نوشته ام جامه ایست بر بالای آن که اگر درزی

روزگار سد هزار مانند آنها بدوزد کیش ازین چست تر

نخواهد افتاد زیرا کشور هندوستان از روزیکه باین نام شناخته

شده میستوان گفت که تا کنون هرگز از زادگان خاک

ویاچه

خود پادشاه نیافته همیشه از بیرون گروهی آمده بزرگان
 آنرا زیر نگین فرمان خود در آورده و نژاد او پادشاهی
 این کشور پرداخته تا گرفتار گروه دیگری شده اند که
 باز از بیرون آمده اند و برومی هم فرقه همیشه چراگاه ترکستان
 برونی و یخاگران بیگانه بوده است.

از رایان هند که پادشاهان باستان این کشورند بگونه
 که داستان شان را باور توان کرد کهن ترمی نداریم و اگر
 سر اسر کردار شان در داستان هم آمده باشد
 (بیش ازین نیست که پس از ساده گردانیدن مرکز
 شان از آرایشهای افسانه مانند سخن پردازمی) باز از
 همان داستان براسستی خواهد پیوست که آنان نیز از
 بیرون آمده اند.

برای کسانیکه کشورستان اروپا را آباد کرده اند

ویاج

ایرین میدادند باور کردن این گفتار بهیچروی دشوار نیست
که بن بود آن رای را که در روزگار باستان به هند
آمده بنیاد پادشاهی در این سرزمین برافراشت بن
بود همان رای داند که از جای خود بسوی باختر جنبش نمود
و از راه خشکی و تری رفته رفته به انگلند رسید و از آن
از راه دریا بافرایش نام (ویش) از سوی شاهنشاهی
انگلند که این کشور را اکنون زیر فرمان خود دارد به
هند آمده اینک پادشاهی کشوری پردازد -
از مردمانیکه میمانند در گوشه و کنار کشور دکن که از
دورترین بخشهای هند است هندی تری نداریم و
از زبانشان ماها شنیده میشوند که فارسی نماند -
مردم تلنگ که خودشان و زبانشان هر دو را تلنگی مینامند
مانند فارسی زبانان مدراس (دارا) را دره و دوره

این بن بود آن رای را که در روزگار باستان به هند آمد

ویاچ

په چا کور کي

میکونید مگر در جهان چم با بکار میسزد که دارا در فارسی گفته میشود
 و از این کی آشکار میشود که در روزگار باستان نیز ایرانیان
 تا دورترین کشورهای هند را تا روزگاران در از زیر فرمان
 داشته اند

اگر چه ازین گونه چیزها بسیارند که همه رهنمون این میباشند
 که پادشاهان هند همیشه از بیرون بوده اند مگر من از آنها
 از آنزوی میگزرم که نگارشش آنها همه بدرازی سخن میکشند
 و مرا روشنگرهای روشن تری در دست هستند که راستی
 این گفتار را با کوتاهی سخن بسی بهتر و اینها بدو از آنها هم به
 نگارشش کی بسنده میکنم -

این کی خود مانند خورشید روشن است که در میان گیسنه
 جانور بویزه گویا که مردمی گونه باشد آنچنان جدائی روشنی
 پدیدار است که چشم فرد را خیره و مغز انداچه را تیره میگرداند

هم جنبی

همه چیزها

گویا زین

همه چیزها

ویاچ

چنانکه اگر از هرگونه جالوزی چه پرنده و چه پرنده و درنده شماره
 زرنی فراهم کنند و از میان آنها بخوانند یکی را بجای دیگر
 بدان سان و انما پند که شناخته نشود هرگز شوا نخواهد بود

همچنین اگر همه مردم گوی زمین را بهین سان آزمایشی
 نمایند روی کامیابی نمودار نتواند شد و گرچه این زنبور

بی پایانی دستگاه توانائی آفریدگار جهان است (و از همین
 رگبزر گفته شد که چشم خرد را خیره و مغز انداچه را تیره میگرداند)

مگر اینکه خواهمش نگارنده در نگارشش این گفتار اینجا پیش
 از این نبود که بودن آن جدائی را که آشکار است بر همه

و انماید و چون آن جدائی بیدیه اندیشه همه هویدا گشت سخن
 از جدائی دیگری سر کند که از آن روشنتر باشد و آن همین

جدائی است که میان مردم بر کشور از دیگر کشورها هستی
 پذیرفته -

توجه

روی

ویاچ

برای و انمود ساختن این یکی نیز به سبب چگونگی روشن گری نیازی نیست چه پیداست که هرگز یک مرد یعنی را نمیتوان گفت که این زاده خاک ایران یا روس یا افغانستان یا هند یا فرانس یا انگلند یا المان یا منسه است و یا آنکه امریک یا امریک و یا افریک است.

بیر که در مردم شناسی نگاهش اندکی درست باشد و مردم هر کشور را ظرف نگریسته باشد درین سخن نیست که مرد هر کشور را تا بنگرد خواهد دانست که از کجا است میتوان گفت که دانش مردم شناسی که آن را (علم قیافه) میگویند گنجایشش تا باندکی بیش ازین نتواند بود چه آنمایه گنجایشی که برای آن و انموده اند شدنی نیست و ناشوایی آن نیز آشکار است از آن روی که شناختن خوبی و کواکس هر مرد از دیدن آینه چهره و بالا و

ناشوایی (علم قیافه)

بسیار زیاده

ویاچه

ریخت پیکره اشپی او چنانکه جای دیگر یاد شده بهنگامی شوا
 تواند بود که چندین تن همانند او را از آغاز پیدایش تا دم
 مرگ در هر گونه رفتار و کردار و کیش و کنشش آزموده و
 همه را در هر گونه یکسان یافته باشند و این یکی روشن
 شد که بر همه گوی زمین دو تن همتا و همانند نیستند پس
 در میان این گفتار این نیز درست شد و برستی پست
 که دانش مردم شناسی همین گونه است که نامه نگار نکشت
 نه بدانسان که دیگران نگاشته اند -

چون دانسته شد که این جداییهای دوگانه که نگار شیافت
 تختینش در میان مردمی گونه و دوینش در میان مردمان
 کشورهای گوناگون هستی دارد اکنون میرویم بر سر نگارش
 آن انگیزه که نامه نگار را بر آن داشت که نام (دستان)
 ترکازان دهند را بر این نامه خود گذاشت و آن

ویساج

این است که مردم هر کشور که در کشور دیگر دیده شود پس
از آنکه سخن گوید بیدیه مردم هوشیار شناخته میشود که از
کجاست و مردم هند چنین اند که اگر در کشور دیگر
دیده شوند تا سخن نگویند یا کسی شناسانی ایشان نکنند
هرگز دانسته نمی شوند که از کجایند زیرا که در میان مردم
که اکنون در هند هندوستانی خوانده میشوند آئینیه دوگونی
یا خود بسیار گونگی نمودار است که برای چند گونه شان
باید جستجو نمود و دانست که بون اینها از کجاست و چون
نامه نگار از همین با دانست که این مردم نژاد گروهی
کونا گونند که بتاخت و تاز این کشور آمده تخت پادشاهی
آنها بدست آورده فرمان رانده اند تا زیر دست دیگری
شده اند که او نیز چنانکه گفته شد از بیرون آمده از آزومی
که چیزی جز راستی با خامه اش سر و کار نداشت نام نامه

شناسانی و سخن

دیباچه

خود را داستان ترکنازان هند گزاشت و کرچه در میان
 مردم هند هنگام نشستن در گاری آتشی و نیز هنگام آوردن
 نمودن براسب و در گاری گاوی از جانی بجائی و از
 شهری بشهری همچنین مردم هم در هر جا که ده و روستا
 بود دیده شدند که آشکار بود که باید زاوه خاک بپند
 باشند مگر از چهرشان هرگز این هویدا نگشت که گاهی پا
 هم کرده باشند

چهارمین گفتار در انگیزه نگارش این نامه

در فارسی ساده

چندانکه می اندیشم یادم نمیاید که پیش ازین تاکنون گاهی
 بدین مایه شگفتی در افتاده باشم که اکنون افتاده ام
 چه و نمودن انگیزه برای کارهایی است که نه از روی
 راستی و درستی انجام یافته باشند و مرا باید اینک

روزنامه

ویاچ

برای کاری که از روی راستی و درستی انجام داده‌ام
انگیزه و انعام.

نخامش برنامه که از تراوش خامه مرد ایرانی بود اگر
در فارسی ناب باشد درست است و برای آن ^ن و ^ن
هیچگونه انگیزه در کار نیست که آن کار نیست بجا و کردار
بسزایان اگر خبر آن بود برآینه باید که انگیزه برای آن آورد
شود.

بیش از هزار و دوسد سال است که سخنوران
ایرانی داد سخن سرانی داده اند و نامه های بسیار در
هرگونه دانش نگاشته اند مگر در زبان تازی ناب یا
در فارسی آمیخته و بجز یکدو تن هیچکدامشان بزشتی
آن کار و نازیبائی آن کردار و زیانهای بیشمار که از
رنگ بر بهمان تاکنون گریبان گیر روزگارشان گردیده

ویاچیه

برخورده است -

شکفت تر اینکه آن میوه های تلخ زهرناک ناگواریکه نهال
 آمیزش زبان بیگانه برای ایشان بار آورده بخاک
 سگاش ایشان پسندیده گشته در منش سراسرشان
 خوش افتاده و با آخشج شان سازگار گردیده اند -
 بی بی - در یکی انجمن کلک راست رفتار مرا لغزشی
 دست داد چه آن میوه ها جز آنکه با آخشج شان سازگار
 نگردیده در آخشج شان زهنمون چندین درد های بیدرمان
 نیرشده اند پیش ازین نیست که منش ایشان با آن
 در دها خو گرفته است

حرفی در بیان

شاید برخی بدل بگزراوند که اینگونه گفتار بنده گزاف
 است پیوده مگر چنان نیست اگر نخواهم می توانم بسیار
 از آن در دها را که از رگزر همان دامنگیر روزگار مردم

ویاچه

ویاچه

ایران شده اند بشمارم مگر آنکه این از دوروی کار آسانی
 نیست یکی آنکه این ویباچه آئینیه گنجایش ندارد
 که آنها را درین توان گنجاشت دیگری آنکه اگر آنچه
 شنیده میشود راست باشد درایش یکی از آن دور
 های بیدرمان در همگی خاک ایران اینست که هر کس
 سخنی بگوید که هم راست باشد و هم سودمند همه
 اگر در ایران است یا باید کشته شود یا بگیرند و اگر
 بیرون باشد خوش روست برای هر که بریزد چنانکه
 نارسخار نزدیک پانزده سال پیش دو نامه در زبان
 فارسی آینه نوشته است که کیش نامیده است
 به گزر رودگار در ایران - و دیگرش - چاره دروکار
 در ایران - و چون بر دو پرند از نخار شهبانی که همه هم
 راست میباشند و هم سودمند همگی مردمان آن کشور

دیباچه

با آنکه بدریاها و کشورها از ایران دور افتاده در گوشه از
حیدرآباد دکن به میواتی و گمنامی خزیده است باز از بیم
جان آنها را بیرون نداده است که مبادا آنچه میکنند
دروغ نباشد

انگیزه نگارش آن دو نامه و دوسه نامه دیگر در فارسی
آمیخته این بود که چون مردم تا این پایان خویش بند
را بفارسی ناب بگردانند چنان گمان نکنند که آن آمیخته
نارسانی بنده است در فارسی آمیخته و چون امروز
تحت دارائی و شاهنشاهی کشور ایران آراسته است
بهستی ناصرالدین شاه که پادشاهی است داوگر و
باورم دوست و چاکر نواز و بنده نیز از خانه زادان میوات
خاکسار آن خسرو بخرد آگاه دل است که آواره گردیده
با پایان دلیری آن هر دو نامه را بیاری ایزد و ادار پس از

م
پیرایه

ویاچه

چاپ نمودن این و برخی نامه های سرواد و دیگر چاپ خواهد نمود و
 پشت گرمی خوی شایسته ها نه و پایان وادگرمی بی کرانه بندگان
 سرکار جمایون ایشان از کسی باکی هم نخواهد داشت و گرچه
 آنچه بر زبانهاست راست هم باشد

چون از یکی از دروهای بیدرمان که از رگبر آسیرش زبان
 بیگانه و چار مردم ایران شده گوشه زده شد بدین گمان
 که شاید آن راست نباشد وطم میخورد که بنکارش یکی دیگر
 پروازم و از آن یکی با بود که برهتی تنها سرمایه سدا در وید
 زبان کار دیگر شده باشند تا این نیز آشکار شود که آنچه گفته
 کزاف نبود مگر سخت باید ایضا بگویم که کسانی بر آستی آن
 برخوانند خورد که هم از نهاد آموزندگی مردم اروپ آگاه و هم
 از سامان هوش و خود دارای اندکی دست نگاه باشند
 یکی از دروهای بیدرمانیکه از آسیرش زبان بیگانه کلوی جان

گوشه زده است و آسیرش

ویاچہ

ایرانیان را گرفته و میفشارد اینست که فرزندان آن
 خاک را ناگزیر گردانیده است که تخم دانش آموزی خود
 را بر زمین زندگی چنان بپاشند که هرگز ریشه نکند و
 کچھ نرند۔

از پنج و شش سالگی بچہ ما بہ آموزگار سپرد میشوند او
 آنان را تا دو سه سال خواندن (عمم جزو) می آموزد
 آن گاه پنج (الحمد) بدستش میدهد دو سه سال
 نیز در خواندن آن از زندگیش تباہ میگرد و زیرا کہ
 تا آن گاه چیزی یاد نگرفته است پس از آن سخاوتمندان
 (قرآن) و امیدارندش چند سال ہم بهمین گونہ خواندن
 آن میگذرد آن گاه بچہ پانزده و شانزده سالگی رسید
 و ہنوز چیزی نیاموودہ کہ ہود مید روزگار زندگے
 با مایہ رستگاری رستخیزش باشد زیرا کہ بیچارہ بدست